

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أضعف منها ما ذكره في الإيضاح من الاستحالة؛ إذ المحذور يندفع كما في جامع المقاصد-: بأنّ الحاكم متى ظهر عنده بقرائن الأحوال اختلال حال الطفل عزله و منعه من التصرف في ماله و إثبات اليد عليه...»

خلاصه مطالب گذشته

شیخ(ره) فرموده‌اند که: ابن حمزه(ره) در وسیله و فخر المحققین(ره) در ایضاح، معتبر دانستند که عدالت باید در اب یا جد باشد و اب و جد فاسق ولایت ندارد.

مجموعاً دو دلیل در کلمات این دوفقیه بزرگوار هست، که یک دلیل همان آیه شریفه رکون بود، که مرحوم شیخ(ره) فرموده: این محل نظر و اشکال است و استدلال به این آیه را قبول نداریم و وجهش را هم عرض کردیم.

دلیل دوم فخر المحققین(ره): ادعای استحاله

دلیل دوم که در کلمات فخر المحققین(ره) هست، ادعای استحاله است، که ایشان فرموده: محال است که خداوند تبارک و تعالی امور طفل را به دست فاسقی داده و او را به عنوان امین قرار دهد و اقرارات و اخباراتش مورد قبول واقع شود.

فاسقی که صلاح و فساد طفل را در نظر نمی‌گیرد و دنبال حلال و حرام نباشد، محال است که خداوند به او ولایت دهد، که بتواند در اموال صبی تصرف کند.

اشکال شیخ(ره) بر این دلیل

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این هم نمی‌تواند به عنوان دلیل باشد، برای این که با وجود حاکم شرع، دیگر این محذور منتفی می‌شود، مانعی ندارد که خداوند اب فاسق را ولی قرار دهد، اما حاکم شرع هم اگر دید که این اب، رعایت مصالح این طفل را نمی‌کند عزلش کند.

لذا مرحوم شیخ(ره) همان نظریه مشهور را اختیار کرده، که اب و جد بر طفل ولایت دارند، اعم از این که عدالت در آنها باشد یا نباشد.

لزوم رعایت مصلحت طفل در تصرفات ولی

مطلب دیگر این است که آیا رعایت مصلحت طفل لازم است یا نه؟ آیا وقتی که پدر می‌خواهد در مال طفل تصرف کند، باید مصلحت و نفعی عائد طفل شود، یا این که رعایت مصلحت لازم نیست و عدم المفسده کفایت می‌کند و یا این که هیچ کدام یک از اینها معتبر نیست؟ که سه نظریه در اینجا وجود دارد.

ادله عدم اعتبار مصلحت

مرحوم شیخ(ره) فرموده: روایاتی داریم که اطلاقش بر همین وجه اخیر دلالت دارد، مانند روایاتی که می‌فرماید: «انت و مالک لابیك»، یعنی هر کاری پدرت خواست، می‌تواند در مال تو انجام دهد. لذا از اطلاق بسیاری از روایات همین وجه سوم استفاده می‌شود.

بعد فرموده‌اند: اما در مقابل این روایات مطلقه، روایات دیگری هم داریم، که مقید این روایات است، که پدر این چنین نیست که در مال طفل مطلق العنان باشد، بلکه به مقدار حاجت و در صورت اضطرار می‌تواند بردارد و لذا آن مطلقات را با این مقیدات تقیید می‌زنیم.

دلیل دومی که آورده‌اند آیه شریفه **وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*** است، که بعضی از آن استفاده کرده‌اند که مصلحت معتبر نیست.

دو نکته برای بیان استدلال به آیه لازم است؛ یک نکته این که مراد از **بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ***، احسن تفضیلی نیست، بلکه افعّل وصفی است، یعنی «بالتی هی حسن» و حسن یعنی آنچه که حرجی در آن نیست و لذا از این آیه استفاده کرده‌اند که رعایت مصلحت معتبر نیست.

البته در اینجا عبارت شیخ(ره) به گونه‌ای است که در آن دو احتمال وجود دارد، که این آیه را برای استدلال برای وجه اخیر آورده و یا به عنوان تقیید آن اطلاقات، که این را در تطبیق عرض می‌کنیم. اجمالا این مقداری که الان می‌گوییم این است که: احسن به معنای افعّل وصفی است، یعنی حسن و حسن یعنی آنچه که لا حرج فیهِ، که این حتی با موردی که مصلحت در آن موجود نباشد سازگاری دارد، ولو این که مفسده هم باشد.

اما نکته دوم این است که مورد بحث اب و جد است، اما در آیه شریفه می‌فرماید: **وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ*** و کسی که پدر دارد، یقیناً یتیم نیست، پس آیه نمی‌تواند دلالت کند بر این که پدر می‌تواند در مال بچه تصرف کند.

بله اطلاق آیه شامل جد هم می‌شود، بنا بر این که بگوییم: کسی که پدرش را از دست داده و پدر پدرش زنده است، عرفاً و لغتاً بر او صدق یتیم می‌شود، که بعداً می‌خوانیم که همین را هم بعضی قبول ندارند، اما باید این نکته را هم ضمیمه کنیم، که در این مساله بین جد و اب فرقی وجود ندارد، یعنی اگر فقیهی گفت: جد اگر بخواهد تصرف کند، اعتبار مصلحت صبی معتبر نیست، در اب هم باید همین حرف را بزند و فقیهی نداریم که بین این دو تفصیل داده باشد.

پس حالا که قول به فصل نداریم، اگر از آیه شریفه استفاده کردیم که در تصرفات جد رعایت مصلحت لازم نیست، به سبب همین عدم قول به فصل می‌گوییم: در اب هم لازم نیست که رعایت مصلحت کند.

دلیل سومی که در اینجا آورده‌اند اجماع است، که فرموده: اجماع بر اعتبار عدم المفسده قائم شده است.

عرض کردم که از نظر ظاهر عبارت، دلیل دوم و سوم را می‌توانیم به عنوان دلیل وجه اخیر که عدم اعتبار بود بگیریم و سیاقش هم در مورد همان وجه اخیر است، احتمال دیگر این است که این دلیل دوم و سوم، دو دلیل برای وجه دوم باشند، که رعایت مصلحت لازم نیست و همین مقدار که عدم المفسده باشد کافی است، مخصوصاً دلیل سوم که اصلاً تصریح می‌کند به این که اجماع بر اعتبار عدم المفسده داریم.

منتها در عبارت شیخ(ره) دو کلمه «مضافاً» هست، که ظاهر است در این که این دلیل برای وجه سوم می‌باشد، اما حق این است که بگوییم: شیخ(ره) در این دو دلیلی که خواندیم؛ یکی *وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*، که بگوییم احسن یعنی حسن و احسن یعنی ما لا حرج فيه و آنچه که مفسده ندارد و همچنین دلیل سوم که تصریح کرده به اینکه معقد اجماع اعتبار عدم المفسده است، در مقام استدلال برای قول دوم بوده است.

ادله اعتبار مصلحت

بعد پرداخته‌اند به قول اول که اعتبار و رعایت مصلحت شرط است و فرموده‌اند: صاحب کتاب مفتاح الکرامه(ره) به تبع کاشف الغطاء(ره) اجماعی را از کلمات فقهاء بر رعایت مصلحت در تصرف اب وجد استظهار کرده است.

بعد عبارت کشف الغطاء و مفتاح الکرامه را آورده و مقداری تقویت کرده و فرموده: شیخ طوسی، ابن ادریس، مرحوم محقق، شهید اول و ثانی، محقق ثانی(قدس سرهم) و همه رعایت مصلحت را معتبر می‌دانند و لذا شیخ(ره) فرموده: از این مساله بوی اجماع بر اعتبار رعایت مصلحت بر می‌آید، اما بعد دوباره فرموده: «والاقوي كفاية عدم المفسده» و بعد چند دلیل بر این قولشان اقامه کرده‌اند.

تطبیق عبارت

«و أضعف منها ما ذكره في الإيضاح من الاستحالة»، یعنی اضعف از آیه شریفه استحاله‌ای است که در ایضاح ذکر شده، من الاستحاله. استحاله‌ای که در ایضاح ذکر شد. «إذ المحذور يندفع كما في جامع المقاصد»، چون محذوری که فخرالمحققین(ره) بیان کرده، به این بیان دفع می‌شود که، «بأنّ الحاكم متى ظهر عنده بقرائن الأحوال اختلال حال اب الطفل عزله و منعه من التصرف في ماله و إثبات اليد عليه»، وقتی که حاکم، با قرائن حالیه اختلاف حال پدر طفل را مشاهد کرد، - همه نسخ اب الطفل دارد، اما در نسخه‌ای که فقط از عبارت مرحوم ایروانی(ره) در حاشیه استفاده می‌شود اختلاف حال الطفل دارد و کلمه «اب» را ندارد، که معنا کرده‌اند، حال طفل مختلف شده، یعنی می‌بینند که از وقتی که این پدر فاسق بر این طفل ولایت داشت، بچه روز به روز ضعیفتر می‌شود، لباسهایش مندرستر می‌شود و اموری که عرفاً دلالت بر این دارد که این پدر، به حال این طفل درست رسیدگی نمی‌کند. - وی را از ولایت عزل می‌کند و پدر را از تصرف در مال طفل و از اثبات ید بر آن منع می‌کند و حاکم ید خودش را بر این طفل اثبات می‌کند.

«و إن لم يظهر خلافة فولايته ثابتة»، اما اگر خلافتش ظاهر نشود، ولایت آن اب ثابت است «و إن لم يعلم استعلم حاله بالاجتهاد و تتبّع سلوكه و شواهد أحواله، انتهى»، و اگر هم حاکم حال وی را نمی‌داند، باید حالش را با اجتهاد و تتبع سلوک و شواهد احوالش استعلام کند.

البتة در اینجا مرحوم ایروانی(ره) و بعضی دیگر فرموده‌اند: این یعنی چه؟ و این لغو است، که خداوند برای فاسق جعل ولایت کند و از آن طرف هم به حاکم بگوید که: عزل بکن، بلکه در این فرض از اول بگوییم: حاکم در فرضی که اب فاسق باشد، از اول ولایت دارد.

علی‌ای‌حال شیخ(ره) بعد از این که این دو دلیل را رد کردند، نظرشان همان نظر مشهور است، که عدالت معتبر نیست.

«و هل يشترط في تصرفه المصلحة، أو يكفي عدم المفسدة، أم لا يعتبر شيء؟ وجوه»، اما این که آیا رعایت مصلحت لازم است، یا عدم مفسده کفایت می‌کند، یعنی لازم نیست که از این تصرف نفعی به این بچه برسد، اما همین مقدار هم که فساد می‌نداشته باشد کافی است و یا هیچ کدام معتبر نیست؟ وجوهی بیان شده است. «يشهد للأخير: إطلاق ما دلّ على أنّ مال الولد للوالد، كما في رواية سعد بن يسار»، شاهد بر این که هیچ کدام معتبر نیست، روایتی است که می‌فرماید: مال ولد برای والد است، همان گونه که در روایت سعد بن یسار آمده است، «و أنّه و ماله لأبيه، كما في النبويّ المشهور»، و این که خودش و مالش برای پدرش است، که در نبوی مشهور آمده است.

«و صحيحة ابن مسلم: أنّ الوالد يأخذ من مال ولده ما شاء»، و همچنین صحیح ابن مسلم، که پدر می‌تواند از مال پسر بردارد، هر مقداری که بخواهد. «و ما في العلل عن محمد بن سنان عن الرضا صلوات الله عليه: من أنّ علّة تحليل مال الولد لوالده؛ أنّ الولد موهوب للوالد في قوله تعالى *يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ*»، و روایت چهارم که محمد بن سنان از امام رضا(علیه السلام) نقل می‌کند، که حضرت علت تحلیل مال ولد برای والد را بیان کرده، می‌فرمایند: ولد خودش موهوب برای والد است، که از این آیه شریفه استفاده می‌شود، که ولد یک چیزی است که موهوب به والد است، که اگر خودش موهوب برای والد هست، مالش هم موهوب به والد می‌شود.

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: «و يؤيّده أخبار جواز تقويم جارية الابن على نفسه»، یک دسته روایات دیگری هم داریم، اما نمی‌گوییم که: به آن می‌شود استدلال کرد، چون در آن احتمالاتی وجود دارد و لذا موید می‌شود و نه دلیل، که در روایتی هست که پدری دخترش را برای مردی تزویج کرد و زمانی که می‌خواست دختر را به خانه زوج بفرستد، جاریه و کنیزی داشت که به این دختر بخشید، که وقتی که در خانه به او کمک کند.

بعد از مدتی این شوهر می‌میرد و پدر از امام(علیه السلام) سؤال می‌کند که می‌خواهم دختر و جاریه‌ام را به منزل برگردانم، حال آیا می‌توانم جاریه را و طمی کنم یا نه؟ که حضرت فرمودند: آن جاریه را قیمت گذاری کن، چون دختر ذی رحم است و وقتی بخشش به ذی رحم شد، هبه لازمه می‌شود، لذا باید قیمت گذاری شود.

همچنین امام(علیه السلام) فرمودند: حتی شاهد عادل هم برای قیمت گذاری بگیر و قیمتش را معین کن و برای دختر کنار بگذار و بعد جاریه را می‌توانی و طمی بکنی و ملک خودت می‌شود.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این روایات که پدر می‌تواند جاریه ابن یا بنت را برای خودش بخرد، موید این است که لازم نیست که حتی عدم المفسده هم در اینجا رعایت شود، یعنی ولو بودن جاریه به نفع این دختر است، چون جاریه به این دختر کمک می‌کرده و الان هم که شوهرش مرده، نیاز دارد به این که کسی به او کمک کند و چه بسا در فروشش مفسده وجود داشته باشد، مثل این که فرض کنید زنی که شوهرش می‌میرد، خانه‌اش را بفروشند، که این دیگر به یک معنا آواره می‌شود، اما مع ذلک امام(علیه السلام) می‌فرمایند: مانعی ندارد و تنها مجانی نباشد.

لذا شیخ(ره) فرموده: این روایات هم موید این همین قول اخیر است، منتها اشکالی که به ذهن می‌آید این است که مورد روایات

تقویم جاریه در جایی است که ابن یا بنت هر دو بالغ یا بالغه‌اند و این ربطی به بحث ندارد، چون بحث در ولایت بر اموال طفل است و لذا فرموده: «و یوید...».

«لكن الظاهر منها تقييدها بصورة حاجة الأب»، شیخ(ره) فرموده: ظاهر روایات این است که این اطلاقات را باید مقید کنیم به صورتی که پدر احتیاج دارد و نه مطلقاً، «كما يشهد له قوله(عليه السلام) في رواية الحسين بن أبي العلاء»، که بر این تقيید قول امام(عليه السلام) در روایت حسین بن ابی العلاء هم شهادت می‌دهد، «قال: قلت لأبي عبد الله(عليه السلام): ما يحلّ للرجل من مال ولده؟»، که راوی از امام(عليه السلام) سوال کرده که چه مقدار از مال ولد برای رجل حلال است؟ که «ما يحلّ» به صورت استفهام است و حضرت در جواب فرمودند: «قال: قوته بغير سرف إذا اضطرّ إليه»، به اندازه قوتش بدون اسراف، اگر خودش مالی نداشته باشد و اضطرار به مال طفل پیدا کند. «قال: فقلت له: فقول رسول الله(صلى الله عليه وآله) للرجل الذي أتاه فقْدَمُ أباه، فقال له: أنت و مالك لأبيك؟»، بعد حسین بن ابی العلاء به صورت اعتراض به امام صادق(عليه السلام) عرض می‌کند که پس این قول رسول الله(صلي الله عليه وآله)، که مردی خدمت پیامبر(صلي الله عليه وآله) آمد، ایشان هم پدرش را مقدم کرد و فرمودند: تو و مالت برای پدرت هستی.

در «فقدَم» دو احتمال وجود دارد؛ یک احتمال این که فاعلش پیامبر(صلي الله عليه وآله) باشد، که در مقام منازعه پدر را مقدم کرده، که پسری با پدرش در اموال مادرش، که مرده بود منازعه داشت و پیامبر(صلي الله عليه وآله) هم پدر را در مقام منازعه بر آن پسر مقدم کرد.

احتمال دوم این است که فاعل «فقدَم» آن رجل است، یعنی آن رجل پدرش را مقدم داشت، که این احتمال دوم خیلی بعید است، ولو این که احتمالش را داده‌اند.

لذا حسین بن اب العلاء به حضرت صادق(عليه السلام) عرض می‌کند پس این فرمایش پیامبر(صلي الله عليه وآله) چیست؟ شما می‌گویید: آن مقداری که پدر اضطرار دارد، در حالی که پیامبر(صلي الله عليه وآله) فرموده: تو و مالت برای پدرت هستی و قیدی هم ندارد.

«فقال: إنّما جاء بأبيه إلى النبي(صلى الله عليه وآله)، فقال: يا رسول الله هذا أبي و قد ظلمني ميراثي من أمي»، یعنی امام صادق(عليه السلام) در جواب فرمودند: این مرد پدرش را نزد پیامبر(صلي الله عليه وآله) آورد و گفت: یا رسول الله پدرم به من ظلم می‌کند و میراث مادرم را نمی‌دهد. «فأخبره الأب أنّه قد أنفق عليه و على نفسه»، پدرم گفت: این میراث را هم بر خود این بچه و هم بر خودم خرج کردم و دیگر چیزی باقی نمانده است. «فقال(صلى الله عليه وآله): أنت و مالك لأبيك و لم يكن عند الرجل شيء»، پیامبر(صلي الله عليه وآله) هم فرمود: تو و مالت برای پدرت هستی.

وقتی که پدر گفت: من هر چه بوده انفاق کردم و خرج این بچه و خودم کردم، کما این که در عرف هم مساله این است، که می‌گوید: هر چه بوده در خانه بوده مصرف کردیم و تمام شده، لذا پیامبر(صلي الله عليه وآله) در مقام جواب به او فرمودند: تو و مالت برای پدرت هستی.

بعد امام صادق(عليه السلام) فرمود: و آن مرد دیگر چیزی نداشت، که پیامبر(صلي الله عليه وآله) بفرماید: مطلقاً در این مالی هم که الان هم داری، پدر می‌تواند تصرف کند. جریانی اتفاق افتاده بود و پیغمبر(صلي الله عليه وآله) هم فرمودند: مشکلی نیست و این کاری که پدر انجام داده، تمام و صحیح است.

این دنباله هم قول امام صادق(عليه السلام) است که «أفكان رسول الله(صلى الله عليه وآله) يحبس الأب للابن»، آیا

پیامبر(صلي الله عليه و آله) پدر را بخاطر بچه مي توانست زندان وحبس کند؟

«رجل» يعني آن بچه و نه اين که مراد پدر باشد، البته اين احتمال هست که پدر مراد باشد و «لم يكن عنده شيء» يعني همين که در ذهن شما هم هست، که پدر چيزي ندارد، که بچه بتواند از او اخذ کند، منتها در روايت «للرجل الذي اتي» دارد و آن رجل در آنجا رجل يعني همان پسر، لذا اين قرينه مي شود بر اين که اين رجل را هم به معنای همان پسر بگیريم و با اين معنایي که گفتيم.

«و نحوها صحيحة أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر(عليه السلام)»، و مانند اين روايت صحيحة ابي حمزه ثمالی از امام باقر(عليه السلام) است، که فرمودند: «قال: قال رسول الله(صلى الله عليه و آله) لرجل أنت و مالك لأبيك»، پیامبر(صلي الله عليه و آله) فرمودند: تو و مالت براي پدرت هستي، «ثم قال: لا نحب أن يأخذ من مال ابنه إلا ما يحتاج إليه مما لا بد منه؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»، سپس امام باقر(عليه السلام) فرمودند: من دوست ندارم از مال بچهاش بردارد، مگر اين که به آن احتياج دارد و خداوند فساد را دوست ندارد، چون فساد حرام است.

«فإن الاستشهاد بالآية يدل على إرادة الحرمة من عدم الحبّ دون الكراهة»، شيخ(ره) فرموده: اين که امام باقر(عليه السلام) به آيه استشهاد کرد، بر اراده حرمت از عدم حب دلالت مي کند و کسي نگويد: «لأنحب» را به معنای کراهت مي گیريم، چون در ذيل به آيه استشهاد کرده و هم فساد حرام است و لذا «لأنحب» هم دلالت بر حرمت دارد. «و أنه لا يجوز له التصرف بما فيه مفسدة للطفل»، و چيزي که مفسده طفل در آن هست، جايز نيست.

«هذا كله، مضافاً إلى عموم قوله تعالى وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، اين «هذا كله» را اگر به آن اطلاقات بنزيم، «مضافاً...» دليل دومي براي آن وجه اخير مي شود، اما اگر به اين مقيدات يعني «بغير سرف»، «في صورة الاضطرار»، «في صورة الاحتياج»، بنزيم، در اين صورت اين دليل براي قول دوم مي شود، که شايد همين هم بهتر باشد، ولو اين که در عبارت کمي تشويش است.

هذا كله يعني اين روايات مقيدة، که به صورت اضطرار، احتياج، عدم اسراف و ... مقيد کرده، مضافاً با توجه به عموم قوله تعالى وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* بگويم: اين هم دليل بر قول دوم، يعني همان عدم المفسده کافي است مي باشد.

بيان استدلال اين است که احسن به معني حسن است و حسن هم يعني آنچه که در آن فساد و حرجي نيست و لذا ديگر دلالت نمي کند که حتماً بايد مصلحت رعايت شود.

«فإن إطلاقه يشمل الجدّ، و يتمّ في الأب بعدم الفصل»، لذا اطلاق اين قول خداوند شامل جد هم مي شود، چون گفتيم که: از نظر لغت به کسي که پدرش بميرد و پدر پدرش زنده باشد، يتيم اطلاق مي کنند، يعني با وجود جد بر اين بچه صدق يتيم مي شود، پس آيه شامل جد مي شود و اگر بخواهد در مال بچه تصرف کند، بايد مفسده نداشته باشد.

اما چون بين جد و اب قول به فصل نداريم، اين مطلب در اب هم به قرينه عدم فصل تمام است.

دليل سوم براي قول دوم، «و مضافاً إلى ظهور الإجماع على اعتبار عدم المفسدة»، مضافاً به اين که اجماع بر اعتبار عدم المفسده داريم.

«بل في مفتاح الكرامة استظهر الإجماع تبعاً لشيخه في شرح القواعد على إناطة جواز تصرف الولي بالمصلحة، و ليس ببعيد»، اين شروع در دليل قول اول است، که في مفتاح الكرامة به تبع استادش في شرح القواعد، يعني كاشف الغطاء استظهار کرده که

اجماع داریم بر این که جواز تصرف ولی، مشروط به مصلحت است و شیخ(ره) هم فرموده: این استظهار اجماع بعید نیست.

«فقد صرَّحَ به في محكيِّ المبسوط، حيث قال: و من يلي أمر الصغير و المجنون خمسة: الأب، و الجدّ، و وصيّ الأب و الجدّ، و الحاكم، و من يأمره»، یعنی به این مشروط بودن جواز تصرف مصلحت در مبسوط تصریح شده است، در آنجا که فرموده: کسانی که امور صغیر و مجنون را عهده دارند پنج نفرند؛ پدر، جد پدری، وصی پدر و جد، حاکم و کسی که حاکم او را امر می کند.

«ثم قال: و كلّ هؤلاء الخمسة لا يصحّ تصرّفهم إلّا على وجه الاحتياط و الحظّ للصغير؛ لأنّهم إنّما نُصبوا لذلك»، «حظّ» یعنی منفعت و مصلحت برای صغیر، چون برای مصلحت صغیر نصب شده اند. «فإذا تصرّف فيه على وجهٍ لا حظّ فيه كان باطلاً؛ لأنّه خلاف ما نصب له، انتهى»، اگر هر یک از اینها در مال بچه، به گونه ای تصرف کنند، که حظ و مصلحتی برای بچه نباشد، این تصرف باطل است، چون خلاف آن چیزی است که برایش نصب شده است.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين